

غیر مسلمانان توجیه کرد؟

راحل(ره) حصر آبادان شکسته شد، به علت این بود که به ذهن هیچ یک از رزمندگان خطور نکرده بود که مخالفت با امر ایشان جایز است یا نه. چون در اثر این قداست و لزوم اطاعت، دشمنان به ناکامی رسیده‌اند، این اشکالات طرح می‌شود. پس توجه داشته باشیم همه اشکالات برای دریافت جواب حق مطرح نمی‌گردد، بلکه انگیزه این اشکال تراشی امور دیگری است.

آیا در نظام اسلامی فقیه وکیل مردم است؟ اگر جواب مثبت است چرا حکومت اسلامی را به ولایت فقیه تعبیر می‌کنند نه وکالت فقیه؟

«وکیل» به کسی گفته می‌شود که کاری به او واگذار می‌شود تا از طرف واگذار کننده انجام دهد. مثلاً کسی که مسئولیت انجام کاری به او سپرده شده است، اگر در اثر گرفتاری یا اشتغال نتواند وظیفه‌اش را انجام دهد و دیگری را برای انجام آن کار به جای خود قرار دهد، او را وکیل کرده است. همچنین کسی که از حق معینی برخوردار است، مثلاً حق امضا یا حق برداشت از حساب بانکی یا حق مالکیت دارد، می‌تواند دیگری را وکیل خود گرداند تا آن را استیفا نماید.

تعریف «وکالت» و تبیین «وکالت فقیه»

وکالت عقدی جایز و قابل فسخ است؛ یعنی موکل هر زمان که اراده کند می‌تواند وکیل را از وکالت عزل نماید. پس وکالت در جایی فرض می‌شود که اولاً شخصی اصالتاً حق انجام کاری را داشته باشد تا به وسیله عقد وکالت آن را به وکیلش واگذار کند و طبعاً اختیارات وکیل در همان محدوده اختیارات خود موکل خواهد بود نه بیش از آن. ثانیاً موکل هر وقت بخواهد می‌تواند وکیلش را عزل نماید.

کسانی که نظریه «وکالت فقیه» را مطرح نموده‌اند، وکالت را به معنای حقوقی گرفته‌اند و مقصودشان این است که مردم دارای حقوق اجتماعی ویژه‌ای هستند و با تعیین رهبر، این حقوق را به او واگذار می‌نمایند. این نظریه که اخیراً توسط برخی به عنوان نظریه فقهی مطرح شده است، در تاریخ فقه شیعه پیشینه‌ای ندارد و اثری از آن در کتب معتبر فقهی دیده نمی‌شود. از نظر حقوقی وکیل، کارگزار موکل و جانشین او محسوب می‌شود و اراده‌اش همسو با اراده موکل است. وکیل باید خواست موکل را تأمین کند و در محدوده اختیاراتی که از طرف موکل به او واگذار می‌شود، مجاز به تصرف است.

منطقی نبودن «وکالت فقیه» با نظام سیاسی در اسلام

آنچه در نظام سیاسی اسلام مورد نظر است با این نظریه منطبق نیست. بعضی از اختیاراتی که حاکم در حکومت اسلامی دارد، حتی در حوزه حقوق مردم نیست. مثلاً حاکم حق دارد به عنوان حد، قصاص و یا تعزیر، مطابق با ضوابط معین شرعی کسی را بکشد یا عضوی از اعضای بدن او را قطع کند. این حق که در شرع اسلام برای حاکم معین شده، برای احاد انسان‌ها قرار داده نشده است؛ یعنی هیچ کسی حق ندارد خودکشی کند یا دست و پای خود را قطع کند و چون هیچ انسانی چنین حقی نسبت به خود ندارد، نمی‌تواند آن را به دیگری واگذار کند و او را در این حق وکیل نماید.

از این رو می‌فهمیم حکومت حقی است که خداوند به حاکم داده است نه این که مردم به او داده باشند. اصولاً مالکیت حقیقی جهان و ولایت بر موجودات، مختص به خداست و تنها اوست که می‌تواند این حق را به دیگری واگذار نماید. ولایت و حکومت حاکم اسلامی به اذن خداست و اوست که برای اجرای احکام خود به کسی اذن می‌دهد تا در مال و جان دیگران تصرف نماید.

بدین ترتیب اختیارات حاکم به خواست مردم - که در این نظریه موکلان فقیه فرض شده‌اند - محدود نمی‌شود.

از سوی دیگر، حاکم شرعی باید دقیقاً طبق احکام الهی عمل کند و حق سرپیچی از قانون شرعی را ندارد و نباید به خاطر خواست مردم دست از شریعت بردارد. بنابراین، محدوده عمل حاکم را قانون شرعی معین می‌کند نه خواست مردم. در حالی که اگر حاکم، وکیل مردم فرض شود پیروی از خواست مردم برای او لازم است و اختیارات او محدود به خواست موکلان می‌شود و نیز مردم می‌توانند هر وقت بخواهند فقیه را عزل نمایند حال آن که عزل و نصب حاکم شرعی به دست خداست.

حرف‌های ما

ابوالفضل علی دوست ابرقویی

آخرین لحظه‌ها

کم کم خودش هم یقین می‌کرد که روزهای آخر عمرش فرا رسیده و دیر یا زود بایستی تاج و تخت سلطنت را به دیگری بسپارد. همان طور که خود آن را از دیگری ربوده بود. محمود سبکتکین در دو، سه روز مانده به آخر عمر، دستور داد تمام خزانه اموالش را بیرون بیاورند و بر سکویی مقابلش قرار دهند و نیز دستور داد اسبان و شتران و فیلان اصطبل شاهی را داخل میدانی که قصر شاهنشاهی‌اش مشرف بر آن بود، نگه دارند و غلامان زرین کمر هم در خدمت او دست به سینه بایستند.

سلطان محمود بود و اشک حسرت از گذشت ایام و افسوس بر عمر هدر رفته و هزار حیف بر سلطنتی که باید آن را بالاجبار و دو دستی تقدیم دیگران کند.

نه از خزانه اموال کاری برمی آید و نه از اسبان چایک و شتران و فیلان قوی هیکل، و نه از غلامانی که از «وی به یک اشاره از آن‌ها به سر دودین» و حالا از این همه دل بردگی‌ها حسرتی مانده آمیخته به ترس از راهی بی‌پایان!

نوشته‌اند با این که سلطان محمود سبکتکین می‌دانست دیناری از این همه مال و ثروت برایش نخواهد ماند، در این حال هم حاضر نشد دل مستحق را شاد کند. از روزی که با هزار آرزو بر سریر پادشاهی تکیه زد، تا حالا که مرگ را در دو قدمی خود می‌دید تنها چهار بهار از عمر حکومتش می‌گذشت، وقتی که مرد او را در قصر فیروزه‌گزینه دفن کردند.

سرمایه‌ای ارزشمند

وقتی که بخواهند در مورد کسی قضاوت کنند و یا مسؤولیتی به او بسپارند و یا موردی پیش بیاید که لازمه آن ارزیابی و سنجش شخصیت فرد باشد، تنها وضع فعلی او مورد نظر قرار نمی‌گیرد، بلکه نیم نگاهی هم به سوابق او می‌شود.

اگر چه علی‌الاصول وضع فعلی افراد بایستی ملاک قرار بگیرد، اما به تناسب موضوع، از شخصیت سابق فرد هم نمی‌توان بی تفاوت عبور کرد و این نکته‌ای است که مورد قبول همه است.

بهره‌مندی از سابقه‌ای نیکو از ابزارهای مقبول و منطقی کسانی است که با اهدافی مشخص دست به اقداماتی اساسی می‌زنند. برای مثال رسول



چو بید منعطف؛ چو بلوط مقاوم

چندی پیش از ترجمه کتاب «آیین زندگی» نوشته «ذیل کارنگی» جملاتی را خواندم که شاید بازگویی آن برای شما هم جالب توجه باشد.

مضمون حرف نویسنده کتاب این بود که در اوایل ساخت لاستیک‌های اتومبیل نظر سازندگان لاستیک این بود که لاستیک‌ها سفت و محکم باشند تا در برابر دست اندازهای جاده مقاومت کنند. به همین دلیل لاستیک‌هایی ساختند غیرقابل انعطاف و بسیار سفت.

بر خلاف انتظار، این لاستیک‌ها در اندک زمانی در برابر دست‌اندازها و چاله‌های جاده‌ها مقاومت خود را از دست می‌دادند و در نتیجه، به لاستیکی دیگر نیاز می‌شد. پس از چندی، لاستیک‌های بادی ساخته شد. خاصیت این لاستیک‌ها آن بود که فشار و دست اندازهای جاده را به خود جذب می‌کند و در نتیجه، مستهلک نمی‌شدند.

نویسنده در ادامه آورده است که در برابر حوادث زندگی بایستی چون درخت بید منعطف و چون بلوط مقاوم بود.

حوادث و رویکردهای زندگی و مشکلات روزمره جزیی جدا نشدنی از زندگی اند و در این روزگار، در اشکال و انواع گوناگون زندگی را تحت تأثیر قرار داده‌اند. هرگاه در رویارویی با معضلات و مشکلات زندگی روح پذیرش و انعطاف داشته باشیم، همچون لاستیک بادی هستیم و چون بید منعطف. البته لازم است از سر تدبیر و چاره‌اندیشی و مقاومتی منطقی به حل آن‌ها دست زنیم. در غیر این صورت همچون لاستیک‌های سفت قدیمی مستهلک خواهیم شد. چون بید منعطف باشیم و چون بلوط مقاوم.

اندر مقوله کشاورزی

به کریم خان زند خبر دادند که ای خان بزرگ! حاکم فلان ایالت مالیات و بخشش فراوان به خزانه مملکتی دارد؛ و این بخشش‌ها با عواید و درآمد آن ایالت همخوانی ندارد.

لایذ از شما چه پنهان، گنجی پیدا کرده است.

کریم خان نیز به اقتضای پادشاهی و لایذ بر اساس نیاز خزانه مملکت حاکم آن ایالت را احضار کرد و مطلب را با او در میان نهاد. حاکم ایالت نیز چنین چیزی را تکذیب نکرد و قول داد که فردا نمونه‌هایی از زر و سیم و گنج مورد ادعا را تقدیم کریم خان کند.

فردا صبح چند سینی سرپوشیده را خدمت کریم خان آورد، زمین ادب بوسه داد و مؤدب در گوشه‌ای ایستاد. کریم خان پارچه‌ها را از سینی برداشت و منتظر بود تا برق جواهرات و درخشش زر و سیم چشم او را بنوازد؛ اما برخلاف انتظار، در سینی‌ها چیزی ندید جز مشتی گندم و جو و بادام ...

حاکم ادامه داد که ای خان بزرگ! بنده زر و سیمی یافته‌ام و نه گنجی! در ایالت من، زراعت رونق یافته و از فروش این‌هاست که زر و سیم فراوان تقدیم خزانه مملکت می‌کنم. حکایت دیگری هم بشنود که سال‌ها پیش در کتاب درسی آمده بود؛ قطعه شعری است از «ملک الشعرای بهار» با این مضمون که دهقان پیری در ساعات آخر عمر خود فرزندان دلبندش را خواست و گفت: عزیزانم! گنجی بازمانده از پیشینیان را در دل فلان زمین پنهان کرده‌ام. پس از مردن من زمین را بکاوید و گنج را پیدا کنید. در این صورت صاحب ثروتی فراوان خواهید شد.

پدر مُرد و فرزندان پس از مراسم غسل و دفن و کفن، بی‌صبرانه و سراسیمه شروع به کندن زمین کردند تا گنج موعود را پیدا کنند. اما از بخت بد هر چه بیش‌تر می‌جستند، کم‌تر می‌یافتند. تا جایی که فرزندان از پیدا کردن گنج ناامید شدند و دست از تلاش برداشتند، اما از آن‌جا که زمین را کنده بودند، حیفاشان آمد از این که دانه‌ای در زمین نگارند؛ زیرا زمین آماده کشت شده بود.

در زمین گندم کاشتند و پس از مدتی «زهر تخم برخاست هفتاد تخم»، سپس با گوش جان شنیدند که گنج مورد نظر پدر پیرشان چیزی نبوده است جز همین خوشه‌های طلایی گندم.

نشد گنج پیدا ولی رنجشان چنان چون پدر گفت شد گنجشان

جاهلی بی‌معنا بود، به صفت ارزشمند «امین» شهرت داشتند و زمانی که از جانب خدای متعال مأمور شد تا دعوت خود را علنی و آشکار سازند، همین سابقه درخشان نقطه‌ای بسیار مثبت و تعیین‌کننده در پذیرش دعوت آن بزرگوار داشت؛ زیرا مردم جز صداقت و راست‌گویی و امانت‌داری و تواضع از حضرتش سراغ نداشتند. سابقه نیکوی هر شخص به عنوان سرمایه‌ای ارزشمند محسوب می‌گردد، و چه نیکوست نوجوانان که در حال ساختن سابقه‌ای برای جوانی، و جوانان که در حال پی‌ریزی سابقه برای ایام میان‌سالی و میان‌سالان که در حال پایه‌گذاری سابقه برای روزگار پیری هستند، این پایه‌ها را محکم و اساسی بنا نهند تا در آینده سابقه‌های متزلزل در اذهان عموم از خود برجای نگذارند و از این سرمایه گران بها استفاده کنند.

کدام گروه؟

شما دوست دارید از جمله کدام افراد باشید:

کسانی که زرنگی آنان شهره آفاق شده و دوست و دشمن به زیرکی ایشان اذعان دارند و یا از جمله ساده‌لوحانی که به راحتی تغییررای داده و موضع خود را تغییر می‌دهند؟ بی شک هیچ کس دوست ندارد از جمله افراد دسته دوم باشد، اما قرار گرفتن در گروه اول هم دردسرهایی دارد.

اصولاً، مردم از کسانی که بسیار زرگ و اهل معادله چینی‌های زیرکانه هستند و به اصطلاح، «پشه را در هوا نعل می‌کنند» و «از آب کره می‌گیرند» خوششان نمی‌آید، زیرا این‌گونه افراد نه کسانی‌اند که خیرشان به دیگران می‌رسد و نه از ضرر رساندن به دیگران پرهیز می‌کنند. اینان «شتر مرغی» را می‌مانند که وقتی گفته می‌شود پرواز کن؛ می‌گوید من از رسته شترانم؛ شتر را با پرواز چه کار! و وقتی گفته می‌شود حالا که شتری باری بر دوش بگیر؛ مظلومانه مدعی می‌شود که مرغی ضعیف را با بار گران چه نسبت؟!

بیایم نه از افراد گروه اول باشیم و نه از گروه دوم. اصولاً در هر کاری و هر چیزی باید در حد و اندازه معقول و منطقی خود مفید و کارساز بود. نه خیلی در قید و بند معادله چینی‌های زیرکانه باشیم و نه چندان ساده لوح که مورد طمع هر کس قرار بگیریم و در این بین، به گوهر صداقت برگرفته از ایمان مذهبی بیش از هر چیز بها بدهیم.

لحظه شادی

اگر اهل کوه و کوهنوردی باشید، حتماً این را قبول دارید که بهترین حالت برای اعضای تیم کوهنوردی زمانی است که دامنه را پشت سر گذاشته، نوک قله ایستاده‌اند و منتظرند تا دوربین عکاسی این لحظه تاریخی را برای آنان به تصویر بکشد.

بدترین و ترسناک‌ترین حالت نیز زمانی است که یک عضو از بقیه جدا شده و سر در گم در دره‌ای هولناک و یا دامنه‌ای پرشیب، در چنگال بوران و برف و احياناً افکار درهم و برهم و آینده‌ای مبهم قرار گیرد. در این لحظات همه هم و غم کوهنورد آن است که اعضای تیم را پیدا کند و یا لاقل کسی برای نجات او اقدام نماید. در این حالت، بالاترین آرزوی او همین است، و زمانی که همراهان را پیدا می‌کند یکایک آنان را در آغوش می‌کشد و گریه شوق سر می‌دهد. این حالت برای کسی که در یک شب تاریک در مسیری صعب‌العبور همراهان را گم کرده و از زاد و توشه بازمانده است و سپس آنان را پیدا می‌کند نیز وجود دارد. هنگامی که بنده‌ای توبه می‌کند و روی به درگاه پروردگار می‌آورد، خداوند متعال همان مقدار خوشحال می‌شود که فردی در یک شب تاریک زاد و توشه و مرکب خود را گم کرده است و ناگاه آن را پیدا می‌کند.

مطلب بالا مضمون روایتی از امام باقر(علیه السلام) است، خداوند متعال از همه کس و همه چیز بی‌نیاز است، در عین حال وقتی بنده‌اش روی به درگاه او می‌آورد و از مسیر گناه برمی‌گردد، به اندازه‌ای خوشحال می‌شود که گویی ره‌گم کرده‌ای راه پیدا کرده است و گم کرده توشه‌ای، توشه؛ و این بیان‌گر لطف و عطاوت خداوند نسبت به بنده‌اش می‌باشد.

